

كاكا بوم



نويسنده: بينووى برمان

مترجم: فرید احمد کریمی



در یک زمین کلان در پهلوی قریه، باشندگان قریه برای جلسه گرد هم جمع می شوند. یکی از باشندگان قریه می گوید: "موش ها برای کل قریه یک نگرانی کلان و جدی شده اند. آنها گندم ما را خراب می کنند و محصولات ما را دزدی می کنند."



یکی دیگر از باشندگان قریه می
افزاید: "این موش ها لباس های ما
را سوراخ می کنند و زباله ها را
در حویلی خانه های ما پراکنده می
کنند."

"چه می توانیم بکنیم؟ چه می توانیم
انجام بدهیم؟" همه آنها زیر زبان
گپ میزدند و زمزمه می کنند



دو مرد جوان از بین جمعیت
عبور می کردند. ما باید از کاکا
بوم کمک بخواهیم. فقط او می
تواند ما را نجات بدهد! « می
گویند.

او در تپه های آن طرف دریاچه
زندگی می کند، اما اگر به ما
اجازه دهید می توانیم او را پیدا
کنیم.

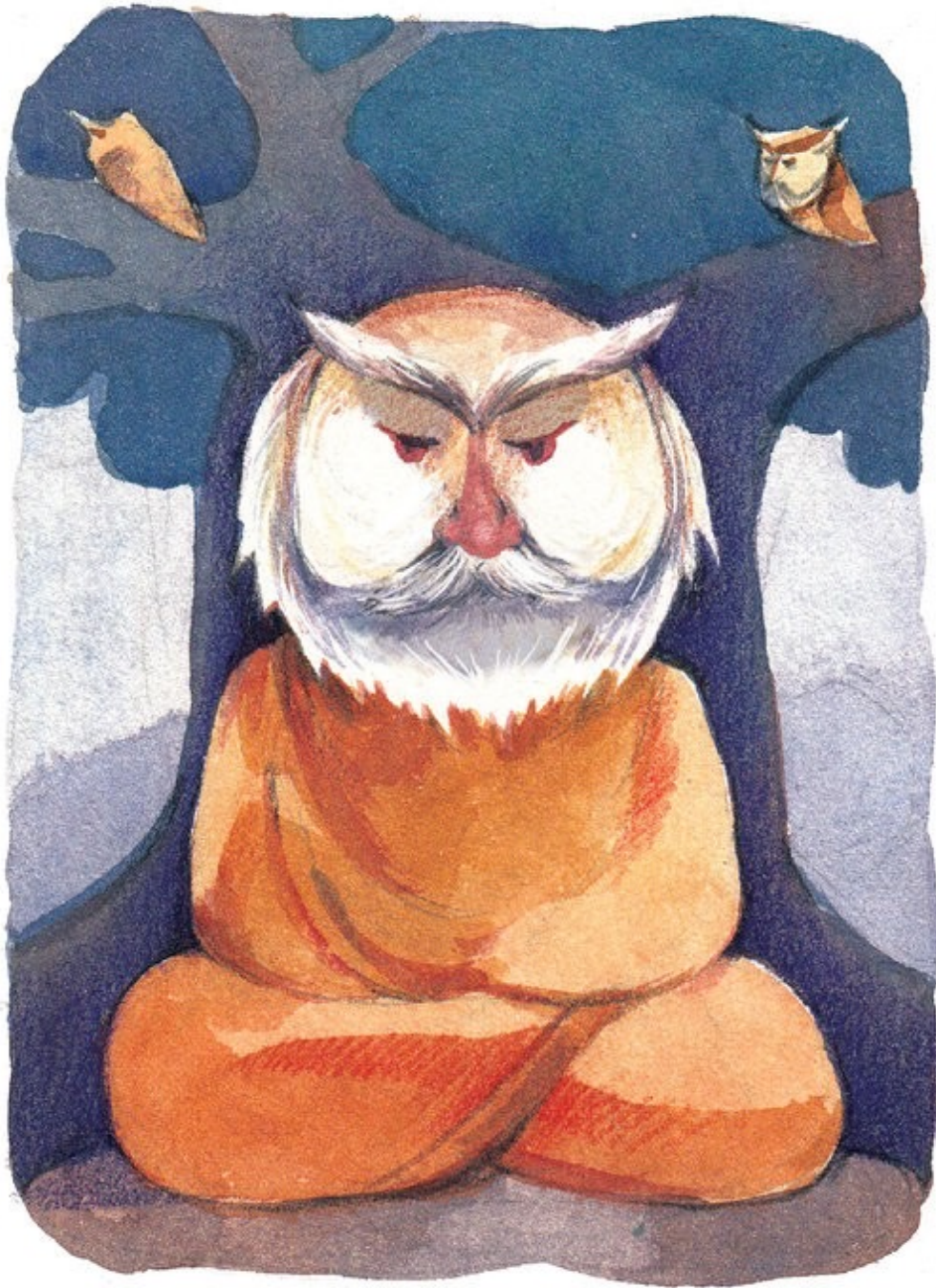


باشندگان قریه به سرعت بین
خود صحبت می کنند. باید
برویم و کاکا بوم را فوراً به
قریه ما بیاوریم!

مردان جوان از دریاچه بزرگ عبور می کنند و از تپه های بلند و زیادی بالا و پایین می روند. بالاخره، با یک ده نشین روبرو می شوند. آنها می پرسند:
"آیا می دانید کاکا بوم کجا زندگی می کند؟"

ده نشین به آنها می گوید که باید یک درخت بنام بانیان بزرگ ویا (Banyan of Owls) را پیدا کنند. در آنجا کاکا بوم را خواهد یافتند.





بعد از ساعت‌ها، دو مرد
پیرمردی را می‌بینند که زیر
درختی بزرگ بنیان نشسته است.
بوم‌ها بالای شاخه‌های اطراف
او نشسته‌اند.

مردها به یکدیگر می‌گویند: "این
باید کاکا بوم باشد."

مردها به کاکا بوم می گویند که
چگونه قریه شان توسط موش ها
محاصره شده است.

کاکا بوم با دقت به آنها گوش می
دهد. بعد از پایان صحبت ها، از
آنها یک سوال می پرسد.

آیا در قریه خود درخت بانیان
دارید؟ «مردها با صدای بلند می
گویند بلی!» ما یک درست در بین
قریه داریم.»

کاکا بوم وعده می کند به زودی به
قریه آنها بیاید.


این دو مرد که دل های شان تسکین
شده است، سفر خود را به طرف
خانه آغاز می کنند.



هو هو هوووو!

آن سر و صدا چیست؟

عصر روز بعد درخت بنیان وسط
روستا پر از بوم می شود.



باشندگان قریه پیرمردی را با شال
زرد می بینند که زیر درخت
ایستاده است. باشندگان قریه در
حالی که بوم ها با صدای بلند از
شاخه ها بلند می شوند دور او
جمع می شوند.

آنها به یکدیگر می گویند: "این
باید کاکا بوم باشد." «کاکا بوم چه
وقت به قریه آمد؟ هیچ کس او را
ندید که از سرک قریه می آمد.»

کاکا بوم دست خود را بلند می
کند. بوم ها و مردم آرام می شوند.



کاکا بوم در جمع مردم سخنرانی می کند. "امشب، همه موش ها از این قریه ناپدید می شوند. اما به یاد داشته باشید، همه باید در خانه های خود بمانند. او به باشندگان قریه هشدار می دهد که اگر کسی از آنجا بیرون شود، در خطر بزرگی قرار خواهد گرفت.

وقتی شب می شود و آسمان تاریک می شود، دو مرد جوان در خانه کنجکاو هستند. آنها از شاخه های درخت ام بالا می روند و منتظر تاریکی شب میباشند





در تاریکی شب، کاکا بوم با صدای بلند هوت هوت می کند. صدها بوم از درخت بزرگ بانیان (ام) پرواز می کنند و آسمان را با بال های خود پر می کنند.

در قسمت های آخر شب، بوم ها به درخت بانیان بر می گردند، هر کدام با یک موش در بین چنگال هایش.

شال نارنجی کاکا بوم روی زمین افتاده و کاکا بوم زیر درخت ایستاده است. بدن او پوشیده از پرهای پرنده است. پاهایش مانند پاهای پرنده و سرش شبیه بوم است. او به جای دست دو بال بزرگ دارد.

او بوم ها را صدا می زند: «هو هو هو هووو.»



بوم ها موش هایشان را در شال
نارنجی می اندازند. گویی با جادو
جمع آوری می شود و موش ها در
خاک ناپدید می شوند.

کاکا بوم بال هایش را دراز می کند
و بی صدا به آسمان پرواز می کند.



ناگهان به طرف دو مرد
جوان که به شکل مخفی او
را در درخت ام تماشا می
کردند پرواز می کند.



صبح روز بعد، باشندگان قریه با خوشحالی متوجه می شوند که حتی یک موش در قریه وجود ندارد!

اما آن دو جوان کجا هستند؟
باشندگان قریه بالا و پایین را جستجو می کنند، اما این دو مرد دیگر هرگز پیدا نمی شوند. بعضی مردم می گویند کاکا بوم آنها را تبدیل به بوم کرد و با خود برد.

شما چی فکر میکنید؟

سوالات رهنمودی

۱. مشکل این قریه چیست؟ چه کسی به باشندگان این قریه کمک می کند؟
۲. فکر می کنید چرا بوم از باشندگان قریه خواست که در خانه های خود بمانند؟ فکر می کنید در پایان چه اتفاقی برای این دو مرد افتاد؟
۳. آیا شما یک فرد کنجکاو هستید؟ در مورد چه چیزی کنجکاو هستید؟
۴. آیا کنجکاوی چیز خوب است؟ چگونه کنجکاوی ممکن است چیز بدی باشد؟